



منازعی و حقوق

شمه ای از حیات معنوی آیت الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری (۱۳۸۶ - ۱۳۰۹ هـ. ق)

غلامرضا جلالی

ملا محمد کاظم خراسانی، به درخواست مردم سبزوار، به این شهر بازگشت. میرزا تا شعبان ۱۳۲۶ هـ. ق در سبزوار تدریس می کرد و نماز جماعت برپا می داشت، در این سال در ۷۴ سالگی به جوار حق شتافت و در دروازه نیشابور دفن گردید.

از میرزا موسی سه دختر و دو پسر برجای ماند. پسر ارشد ایشان، میرزا مهدی فقاہتی و پسر دیگرش میرزا حسین فقیه سبزواری است.

میرزا مهدی فقاہتی دوره سطح را نزد والد خود و دیگر اساتید به پایان رسانید و حکمت را از محضر افتخارالحکما، یکی از شاگردان ممتاز ملاهادی سبزواری بهره جست. از ایشان آثار منظوم و منثور در منطق و فلسفه برجای مانده است. مرحوم حاج میرزا محمد تقی فقاہتی، از علمای سبزوار و مرحوم حاج میرزا ابوالفضل فقاہتی از علمای متأخر مشهد، هر دو فرزند میرزا مهدی بودند.

فقیه سبزواری (۱۳۸۱ -

۱۳۰۹ هـ. ق)

میرزا حسین، سوم رمضان ۱۳۰۹ هـ. ق در سامرا به دنیا آمد و ۱۳۱۸ هـ. ق،

مردم در سبزوار ماند، وی جد پنجم میرزا موسی، پدر فقیه سبزواری است. میرزا محمد همراه شاه صفوی به مشهد آمد و در جعفری ساکن شد. نسبت میرزا موسی با بیست و نه واسطه به یکی از فرزندان حضرت سجاد (ع) منتهی می شود.

آیت الله میرزا موسی (۱۳۲۷ - ۱۳۶۵

هـ. ق) پدر فقیه سبزواری، از روستای ایزی (دقنام) شش کیلومتری سبزوار است. وی مقدمات را در مدرسه فخریه (مبارک کهنه) سبزوار خواند. سال ۱۲۸۰ هـ. ق به مشهد سفر نمود در مدرسه عباسقلیخان سکونت یافت. تا سال ۱۲۹۸ هـ. ق در مشهد بود. در این سال از نواج کرد. میرزا موسی پس از از نواج و اقامت نوساله در سبزوار، در سال ۱۳۰۰ هـ. ق به نجف هجرت کرد و پس از چندی در سامرا رحل اقامت افکند و نزد آیت الله میرزا حسن شیرازی، معروف به میرزای بزرگ تلمذ نمود. پس از ارتحال ایشان به درس میرزا

محمد تقی شیرازی رفت. سال ۱۳۱۸ هـ. ق

به نجف بازگشت تا سال ۱۳۲۲ هـ. ق در این شهر بود. ایشان در این مدت به تدریس سطح اشتغال داشت و پس از دریافت اجازه اجتهاد از آخوند

از علمای میرزا و معروف خراسان، در عصر اختناق، مرحوم آیت الله حاج میرزا حسین فقیه سبزواری است که در عرصه علم گوی سبقت را از بسیاری از همروزگاران ربوده بود و از چهار تن از برجسته ترین مراجع عصر خود اجازه اجتهاد داشت.

فقیه هر چند با مشی سیاسی خاص خود در روزگار حاکمیت رژیم طاغوت، پرسشهای زیادی را در اذهان مبارزان برانگیخت، ولی خدمات ارزنده ایشان به طلاب و دانشجویان حوزه علمیه مشهد، بر کسی پوشیده نیست. ماضمن گرامی داشت سی و یکمین سال ارتحال این عالم متقی، به منظور تدوین تاریخ جامع علمای خراسان در سده اخیر، بخشی از زندگی علمی و خدمات اجتماعی ایشان را یادآور می شویم.

تبارنامه:

شاه سلطان حسین صفوی، هنگام عزیمت به مشهد، در عبدالعظیم، با نوافر از سادات بنامهای میرزا محمد و میرزا عبدالحسین، آشنا شد و آن دو را همراه خود آورد. میرزا عبدالحسین به درخواست



همراه پدر خود آیت الله میرزا موسی به سبزوار سفر کرد و آنجا به تحصیل علوم دینی پرداخت و سال ۱۳۲۶ هـ. ق که دو سال از انقلاب مشروطیت می گذشت به مشهد، آمد در مدرسه فاضلخان حجره گرفت و از محضر دانشورانی چون حاج شیخ حسن برسی، میرزا محمدباقر مدرس رضوی، میرزا عبدالجواد نیشابوری، حاج میرزا حسین، از شاگردان میرزای شیرازی و حاج میرزا اسماعیل مجتهد علم آموخت.

فقیه در طول تحصیلات خود در حوزه مشهد شاهد فاجعه به توپ بستن حرم در روز دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق بود و این فاجعه را در خاطرات خود منعکس کرده است. ما به لحاظ اهمیت رویداد، عین خاطرات فقیه را به عنوان یک سند تاریخی در این جا نقل می کنیم.

فاجعه دهم ربیع از زبان فقیه:

فقیه در این باره در خاطرات خود می نویسد: یوسف خان که اصلاً هراتی بود، در مشهد خروج کرد و ادعا نمود باید محمدعلی شاه، فرزند مظفرالدین شاه قاجار، به قدرت برسد و ما مشروطیت را نمی خواهیم.

کم کم عده ای را نور خود جمع کرد و صحن نور را مرکز قرار داد. در مدتی بعد، طالب الحق ظاهر شد. وی با یوسف خان همداستان شدو مسجد جامع گوهرستان را مرکز قرار دادند و هر روز در صحن نور مشغول مشق کردن بودند و شبها به خانه های اغنیا سرکشیده و وجوه زیادی را از آنها می گرفتند و سه ماه این هرج و مرج طول کشید. روز دوشنبه، دهم ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ. ق، دو ساعت به غروب مانده، این حقیر رفتم مسجد جامع که نماز ظهر و عصر بجای آورم. یکی از نوستان به نام محمد جواد عرب زاده به من گفت: خودت را به مدرسه برسان که الساعه روسها آستان قدس را به توپ خواهند بست. با عجله خود را به صحن کهنه رساندم. هنوز از صحن خارج نشده بودم که صدای توپها بلند شد و اول توپی که زده شد، از باغ خونی که مرکز روسها بود به ایوان عباسی خورد و گلوله های آن در میان صحن پخش شد. نتوانستم به مدرسه بروم.



برگشتم میان حرم، شلیک توپ زیاد شد و دروازه پایین خیابان و سرای حاجی ملک و اول کوچه حاج شیخ محمدتقی و باغ خونی توپ شلیک می شد و تا بعد از اذان مغرب، مسلسل توپ زده می شد. آنچه تلاش کردم، خود را خلاص کنم، نتوانستم. گاهی میان حرم و گاهی میان مسجد و گاهی دارالحفاظ و گاهی دارالسیاده، در حرکت بودم. تا بالاخره طالب الحق به حرم آمده و عده زیادی اطراف او جمع شدند و اظهار مساعدت کردند. گفت الان به فرمانده روسها تلفن می کنم توپ نزنند. خودش را به کشیک خانه رسانید. پس از نیم ساعت برگشت و گفت هرچه تلفن می کنم جواب نمی دهند و قرار ما این نبود، بلکه قرار این بود که هر زمان می گویم دست بردارید، دست بردارند. معلوم شد که حرف مردم که در حق طالب الحق راست بود. مردم می گفتند که شبها قزاق روس می آید در مسجد و باتفاق یکی دیگر به قصرخانه می رود. چون در آن هنگام در حدود شش هزار قشون روس در مشهد متمرکز بودند و معلوم شد که طالب الحق از تمام جریان روسها خبردار بود.

فقیه ادامه می دهد:

تا اذان مغرب در میان صحن حرم بودم تا بالاخره هرنحو بود خود را به قبرستان قتلگاه رسانیدم و درب هر منزلی از منازل دوستان را که کوییدم، جواب نشنیدم، تا بالاخره منزل محمد حسین داورونی که در کنار قتلگاه بود، کوییدم و جواب شنیدم.

داخل منزل شدم. کم کم صدای توپ ساکت شد و آن شب را در آن منزل استراحت کردم. صبح روز بعد لشکر روس تمام صحن و حرم را محاصره کردند و فرستادند تولیت آستان قدس، مرتضی قلیخان را آوردند تا نظارت داشته باشد که کسی در خزینه حضرت تصرف نکند. این جانب که تا در صحن بالاخیابان را مشاهده کردم هفتاد و دو نفر در جلو مدرسه میرزا جعفر کشته شده بودند. در صحن کهنه قشون روس ایستاده بود و مانع ورود افراد به داخل صحن می شد. چند روز به این منوال بود تا بعد حرم و صحن را به خود ایرانیها واگذار کردند و یوسف خان که مؤسس این معرکه بود، فرار کرد و چنانچه او را به مشهد آوردند. محمد نیشابوری که از شجعان ایشان بود، نیز فرار کرد و به نیشابور رفت و در آنجا کشته شد و به این ترتیب معرکه تمام شد.

در جستجوی دانش:

فقیه، شعبان سال ۱۳۳۱ هـ. ق با دختر میرزا حسین صدرالعلماء (۱۳۲۹ - ۱۳۹۵ هـ. ق) یکی از علمای برجسته سبزوار ازدواج نمود و شش سال در سبزوار اقامت کرد. در این مدت ادبیات و سطح تدریس می کرد و شاگردان بسیاری داشت و خود نیز خارج فقه و اصول را از محضر پدر و حکمت را از محضر افتخارالحکماء، شاگرد بی مانند حاج ملاهادی سبزواری، فراگرفت.

سال ۱۳۳۸ هـ. ق، پس از فوت پدر، طبق وصیت او، برای ادامه تحصیل به نجف رفت. در نجف فقه و اصول را نزد میرزا حسین نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی، آقاضیاء عراقی و حاج سید محمد فیروز آبادی تلمذ کرد.

فقیه، دوره اصول نائینی را با آیت الله کاظمینی، صاحب تقریرات نائینی و فقه را با آیت الله حاج سید محمود شاهرودی، مباحثه نمود و خود تقریرات یک دوره کامل اصول نائینی را نوشت. در نجف کفایتین را به زبان عربی تدریس می نمود و شاگردان برجسته ای که برخی از آنها از فقهای معاصر هستند در درس ایشان شرکت می جستند. ایشان در فقه به مقامی دست یافت که از سوی علمای برجسته

نگار



فقیه، در تغییر صندوق ضریح مطهر امام رضا(ع) در سال ۱۲۵۲، زمان تولیت اسدی نیز حضور داشت. خود وی می نویسد: «میان حرم مطهر در حدود یک متر خاک دست ریز بود که برداشته شد چند صورت مزار خوانین از یک پیدا شد، و پس از برداشت خاک، تمام بنیان حرم مطهر را شفته و بتون آرمه نمودند، و این امور با نظارت حاج ملاهاشم، صاحب منتخب التواریخ، حاج آقا حسین قمی، و حاج میرزا احمد کفایی صورت می گرفت. روی قبر مطهر که خاک برداری شد، قبر گچی درآمد که هفت مرتبه گچ شده بود، آن را که برداشته سردابی ظاهر گردید که معلوم شد قبر مطهر حضرت ثامن الائمه و قبر هارون میان سرداب است. دیگر تصرفی نکردند، غیر از آنکه روی قبر مطهر را چند میل آهن گذاشتند و ضریح را روی آن نصب کردند. فقیه چندین بار به مکه مشرف شد. ایشان در سفر سال ۱۲۴۴ از کویته و کراچی عازم بغداد شد و در این شهرها مورد استقبال عده زیادی از علمای این شهرها قرار گرفت.

مرحوم سبزواری در عصری می زیست که علمای بسیار بزرگی در حوزه علمیه مشهد حضور داشتند و از برکت وجودی آنان حوزه رونق دیگری یافته بود. حاج سید عباس شاهرودی، شیخ حسن برسی، شیخ

مجتهد باشند و انقلاب عظیمی روی داد و مردم متحد الشکل شدند. هرکس جواز نداشت، شهرستانی او را جلب می کرد و عمامه او را برمی داشت و قبای او را قیچی می کرد. مدتی به این منوال بود تا در سال ۱۲۵۲ هـ. ق حکم شد باید کلاه بین المللی پوشیده شود، مردم همگی اطاعت کردند، مگر مردم مشهد که قیام کردند.

فقیه در اینجا مختصری به سوابق و روحیات شیخ محمد تقی بهلول و رویداد مسجد گوهرشاد و دیدار خود و حاج شیخ مرتضی آشتیانی با پاک روان در کاخ استانداری، جهت پایان دادن به قاتله، به عنوان یک شاهد عینی، اشاره کرده است. فقیه، در یاداشتهای خود به تخریب دالانهای مشهد در سال ۱۲۴۹ هـ. ق نیز اشاره دارد و می نویسد:

«کوچه های اطراف آستان قدس دالان بود که رفت و آمد را مشکل می کرد. همه خراب شد و فلکه نور حرم طراحی شد، در این طرح، مدرسه فاضلخان که از قدمت هشتصد ساله برخوردار بود، و دوپست و هشتاد طلبه داشت و نیز مدرسه حاج صالح، خراب گردید و خیابانهای جدید احداث شدند. چون ابتدا مشهد یک خیابان شرقی و غربی داشت که بالاحیایان و پائین خیابان نام داشت.»

نجف به «فقیه سبزواری» اشتها یافت و توانست از همه اساتید خود اجازه اجتهاد دریافت نماید.

فقیه سبزواری، علاوه بر درک محضر اساتید یادشده خود در سامراء، در نجف نیز از محضر آخوند خراسانی، سیدمحمد کاظم یزدی، شیخ حسن مامقانی، آیت الله شریانی، آیت الله سید محمد بحر العلوم، شیخ محمد طه نجف، میرزا حسین نوری، حاج آقا رضا همدانی، شیخ علی گنابادی و شیخ علی قوچانی بهره های فراوان گرفت.

بازگشت به ایران:

فقیه، در سال ۱۲۴۷ هـ. ق، در ۲۸ سالگی به درخواست مکرر مردم سبزواری، به ایران بازگشت و در مشهد ساکن شد و به تدریس فقه، اصول و فلسفه و نیز اقامه جماعت روی آورد.

در سال ۱۲۴۸ هـ. ق مساله یکسان شدن لباسها پیش آمد. فقیه در خاطرات خود در این رابطه نوشته است:

از طرف رضا شاه حکم شد باید تمام اهل ایران متحدالشکل باشند. به این معنا که کت وشلوار بپوشند و عمامه نداشته باشند مگر عده ای که از شهرستانی جواز داشته باشند.

و جواز فقط به کسانی داده می شد که



حسن پائین خیابانی، حاج سیدرضا قوچانی، حاج رمضانعلی قوچانی، حاج شیخ علی اکبرنهادندی، حاج شیخ محمد نهاوندی، شیخ حسن کاشی، حاج میرزا محمد آقازاده، حاج میرزا احمد کفایی، میرزا محمدباقر مدرس رضوی، حاج میرزا حبیب الله خراسانی، حاجی فاضل، از همروزگاران فقیه در مشهد بودند.

روحیات فقیه:

فقیه، انسانی پرهیزکار، متقی، سلیم النفس، بذله گو و خوش مشرب بود. تنها به تدریس و اقامه جماعت قانع نبود. براین باور بود که در راه خدمت به مردم مسلمان، از هرگونه امکانات مشروع و معقول باید استفاده نمود.

فقیه با ارباب طریقت و عرفان و سران قدرت نظام، در ارتباط بود، و از علنی شدن تماسهای خود پرهیز نمی کرد. در سیاست مشی خاصی را دنبال می کرد. اهل تسامح بود. زیاد روی داوریهای مردم و توده های عوام و حسن و قبح آنان تکیه نمی کرد. راهی را که بنظر خودش درست می رسید دنبال می کرد. او با گروه گذاشتن حیثیت اجتماعی خود می کوشید منشأ خیر برای افراد بی بضاعت و مستمند باشد. ایشان پناه افرادی بود که در نوره ستمشاهی دستشان از همه جا کوتاه بود. اقدامات به موقع ایشان دهها نفر از کسانی را که به دلایل سیاسی یا بر حسب قوانین زورمدارانه نظام، به اعدام محکوم شده بودند، از مرگ نجات داد. فقیه انسان وارسته ای بود و روحی مهربان و جمع گرا داشت، و سعادت خود را در سعادت هم نوعان خود می جست و در این راه از هیچ کوشش دریغ نمی کرد. تقوا و تقیه سبزواری، همه شبهاتی را که نسبت به ایشان در ذهن منتقدین به وجود می آمد، برطرف می ساخت. پاک و بی الایشی و ساده زیستی فقیه، همه چیز را تحت الشعاع قرار می داد. او از تماس با مرکز قدرت و سران نظام چیزی برای خود نمی خواست، با این حال شیوه عمل او از نگاه تیزبین منتقدان حوزه به دور نمی ماند. عده ای از روحانیان مبارز خراسانی که مشی انقلابی داشتند و هر نوع همکاری با نظام را نوعی سازش تلقی می کردند، روش

ایشان را نمی پسندیدند. اختناق عصر پهلوی این فرصت را از فقیه گرفته بود تا آنچه را در دل داشت با منتقدان خیرخواه خود در میان بگذارد.

سعه صدر و مردم خواهی فقیه، همه این سختیها را برای او قابل تحمل می ساخت.

خدمات اجتماعی:

خدمات اجتماعی و عمرانی فقیه در تاریخ حوزه خراسان، در پیش از انقلاب شکوهمند اسلامی، کم نظیر است. تأسیس مدرسه باغ رضوان با شانزده هزار متر مربع در سال ۱۳۲۰ شمسی (۱۳۷۰ هـ . ق) احداث تکیه سیدها، تکمیل بنای درمانگاه رازی، بنای ۱۲۰ باب منزل در خیابان نخریسی و ۲۵ باب در خیابان خواجه ربیع، برای سیل زدگان سال ۱۳۷۲ هـ . ق (۱۳۳۱ هـ . ش) مشهد، بنای مسجد بهار در خیابان نخریسی، مسجد احمد آباد، مسجد سمرقند، مسجد خیابان ضد، مسجد فقیه سبزواری کوی طلاب، شبستان مسجد جامع سبزوار، مدرسه کویته پاکستان، همه از آثار ایشان است.

فقیه، علاوه بر موارد یادشده، در سال ۱۳۶۱ هـ . ق برابر با ۱۳۲۰ هـ . ش در جریان جنگ نوح جهانی، برای مبارزه با

قطعی و نیز تدارک آنوقه زمستان محرومین و کمک به بیمارستان مسلولین خدمات ارزنده ای انجام داد، ولی بدون تردید، بزرگترین خدمت فقیه به طلاب حوزه خراسان، واگذاری ۲۵۰۰ قطعه زمین در سال ۱۳۲۸ هـ . ش به طلاب و فضلالی حوزه مشهد و تأسیس «کوی طلاب» است.

درگذشت فقیه:

فقیه، در روز شنبه ۲۴ شوال ۱۳۸۶ هـ . ق، برابر با ۱۳۴۵ هـ . ش، در ۷۷ سالگی راه ناهموار دنیای ماده را به آخر رساند و روحش به دار قرار پرگشود. از ایشان به هنگام فوت، جز خانه مسکونی واقع در فلکه شمالی حضرت، چیزی برای فرزندان نماند. جنازه ایشان در میان انبوه جمعیت تشییع شد و برابر وصیت، کنار محراب مدرس باغ رضوان که خود او در آن تدریس می کرد، دفن شد. قبر ایشان امروزه با فاصله نه چندان دور از آرامگاه شیخ امین الدین طبرسی، در فضای سبز که بر بقایای باغ رضوان احداث شده است، قرار دارد.

با تشکر از مرکز اسناد انقلاب اسلامی شعبه خراسان که برخی از اسناد مورد نیاز را در اختیار نگارنده گذاشت.

۱ این روستا امروزه به ده بینو معروف است.

گاه علوم انسانی و مطالقات فرهنگی

سال جامع علوم انسانی

سجده